گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید استوار یکم مالک طاهر یکی از ۳ شهید مرزبان در ۲۳ آبان ۹۹

مالک تا آخرین گلوله مقابل تروریست‌ها مقاومت کرد

■ شکوفه زمانی

بیست و سوم آبان ماه بود که خبر رسید تعدادی از نیروهای مرزبانی در درگیری با تروریست‌ها در شمال غرب کشور شهید یا مجروح شدند و در مقابل تلفات سنگینی نیز به عناصر ضدانقلاب وارد کردند. در این درگیری سه نفر از نیروهای مرزبانی به نام‌های استوار دوم «مسلم جهان‌آرا»، استوار دوم «مالک طاهر» و سرباز وظیفه «کامران کرامت» به درجه رفیع شهادت نائل آمدند و دو نفر دیگر نیز مجروح شدند. شهیداستوار یکم مالک طاهر یکی از سه شهیدمدافع امنیت ناجا در این درگیری بود. او که در هنگ مرزی ارومیه خدمت می‌کرد، در حالی در درگیری با عناصر مسلح ضدانقلاب در تکور آذربایجان غربی به شهادت رسید که به تازگی نامزد کرده و هنوز زندگی مشترکش را آغاز نکرده بود. مالک اهل روستای چات قیه سی از توابع بخش آبش احمد کلیبر بود که پس از شهادت پیکر مطهرش در گلزار روستای مادری واقع در قیه باشی به خاک سپرده شد. آنچه در ادامه می‌خوانید حاصل همکلامی‌مان با مهدی طاهر برادر و فاطمه طاهر خواهر شهید است که پیش رو دارید.

■ **برادر شهید**

از خانواده خود بگویید. شهید مالک هنگام شهادت چند سال داشت؟

طاهر متولد نوزدهم خردادماه ۱۳۷۴ در روستای «چات قیه‌سی» از توابع بخش آبش احمد کلیبر بود. بنده هم متولد ۱۳۶۸ هستم و شش سال از ایشان بزرگترم. برادرم موقع شهادت ۲۵ سال داشت. ما پنج برادر و یک خواهر هستیم. شهید فرزند آخر خانواده بود. حرفه پدرمان کشاورزی بود و در منطقه محروم روستای چات قیه سی، رزق و روزی خانواده را از طریق کشاورزی به دست می‌آورد و مادرمان هم که خانه‌دار است.

از چه سالی شهید وارد نیروی انتظامی شد و چه انگیزه‌هایی باعث شد که شغل نظامی را انتخاب کند؟

از سال ۱۳۹۴ برادرم با دیپلم وارد کادر ناجا شد که در دانشگاه خود آنجا ادامه تحصیل دهد و دوران سربازی شهید هم در یکی پادگان‌های کرمانشاه سپری شد. برادرم از همان ابتدا که این مسیر را انتخاب کرد، آرزو داشت از شهدای امنیت جامعه شود و دوست داشت در راه حفظ مملکت و اسلام جانش را بدهد. به شغلش خیلی علاقه داشت و به نوعی آن را مقدس می‌دانست. تأمین امنیت مردم سعادتی نیست که نصیب هر کسی بشود.

نحوه شهادت برادرتان چگونه بود؟ از همرزمانش در این مورد چیزی شنیده‌اید؟

پسر خاله شهید که خودش هم از کادر ناجاست، می‌گفت روز جمعه ۲۳ آبان ماه حوالی ساعت یک و ۵۰ دقیقه بعدازظهر عناصر مسلح ضدانقلاب در حوزه گروهان مرزی «تکور» در پاسگاه مرزی با عوامل مرزبانی به صورت مسلحانه درگیر می‌شوند. مدافعان به شدت مقاومت می‌کنند و کمی بعد با حضور نیروهای کمکی، علاوه بر دفع حمله تروریست‌ها، از نفوذ آنها به خاک کشور جلوگیری می‌شود، اما در این درگیری سه نفر از نیروهای مرزبانی به نام‌های استوار دوم «مسلم جهان‌آرا»، استوار دوم «مالک طاهر» که برادر بنده باشد و سرباز وظیفه «کامران کرامت» به درجه رفیع شهادت نائل و دو نفر دیگر نیز در این درگیری مجروح می‌شوند. برادرم تا آخرین لحظه با نشستن پشت دوشکا با تروریست‌ها جنگیده بود. آنقدر تیر به ایشان زده بودند که آثار تمامی آن در بدنش نمایان بود. موقعی که پیکر بی‌جان برادرم را از پشت دوشکا جدا پایین می‌آورند، می‌ببینند نوار خشاب او خالی از تیر است و او تا آخرین جانی که در بدن داشت در مقابل تروریست‌ها ایستادگی کرده بود. برادرم با ایثارش نگذاشته بود به سربازهایی که کنارش بودند آسیب جدی وارد شود. سربازها مجروح می‌شوند که به عقب منتقل می‌شوند.

شهیدطاهر چه خصوصیات اخلاقی بارزی داشت؟

برادرم از دل و جان معتقد به دفاع از کشور و نظام اسلامی بود. عشقش این بود که راه شهدا را ادامه بدهد. به اهل بیت علاقه داشت و یکبار هم در پیاده‌روی اربعین برای زیارت اباعبدالله الحسین (ع) شرکت کرده بود. یک جمله به دستخط ایشان به یادگار مانده است. نوشته بود من هم دوست دارم پیرو ولایت باشم، ادامه‌دهنده خون شهدا باشم. مالک به جز اینکه برادرم بود بهترین رفیقم در همه کارهایم بود. بارزترین خصوصیات اخلاقی‌اش خوش‌اخلاقی بود. زبانزد همه فامیل و دوست و آشنا و خنده‌رو بود. طوری که هیچ وقت نمی‌دیدیم اخم یا ترشویی کند. همیشه مرامش طوری بود که سعی می‌کرد دیگران را از خودش راضی نگه دارد. از هر کسی چه همکار یا دوستانش بپرسید از او آزرده خاطر نیستند.

شهید مجرد یا متأهل بود؟

نزدیک یک سالی بود که نامزد کرده بود. نامزدش از روستای دیگری بود. در اصل از شاگردهای خواهرم بود که به مالک معرفی شد. زن داداشم ۱۷ سال بیشتر سن ندارد.

برادرتان وصیتنامه‌ای هم دارد؟

بله، شهید دستخط قشنگی داشت. یک متنی به دست خط خودش تازه از وسایل شخصی‌اش پیدا شده است. نوشته بود: «از برادران و خواهران می‌خواهم که این نهضت را حفظ کنید و در راه صدور آن از هیچ کوششی دریغ نکنید و نگذارید بار دیگر دست جنایتکاران مشرق و مغرب بر شما مسلط گردد و خون‌های هزاران شهید از دست برود.»

در ادامه وصیتنامه قید کرده بود: «در نمازهای جماعت و جمعه با جدیت شرکت کنید، با وحدت و اطاعت از مقام‌معظم رهبری و پیروی از دستورات اسلام و انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن، توطئه‌های استکبار را خنثی و نقش بر آب کنید... خدایا مرا پاکیزه بپذیر در این راهی که انتخاب کرده‌ام که آن شهادت است و به آرزویم برسان.»

> مالک به جز اینکه برادرم بود بهترین رفیقم در همه کارهایم بود. بارزترین خصوصیات اخلاقی‌اش خوش‌اخلاقی بود. زبانزد همه فامیل و دوست و آشنا و خنده‌رو بود. طوری که هیچ وقت نمی‌دیدیم اخم یا ترشویی کند. همیشه مرامش طوری بود که سعی می‌کرد دیگران را از خودش راضی نگه دارد

■ **خواهر شهید**

مالک چطور برادری برای شما بود؟

داداش اخلاق خاصی داشت. همیشه سعی می‌کرد ما را خوشحال نگه دارد. من هر کاری که داشتم به‌عنوان برادر کوچک برایم با جان و دل انجام می‌داد. هر وقت از مرخصی می‌آمد، نمی‌گذاشت پدرم به کاری دست بزند. خودش تنهایی کارهای مردانه و بیرون را انجام می‌داد. مالک با آنکه از همه فرزندان خانواده کوچک‌تر بود، ولی کارهای بزرگی انجام می‌داد. تا از راه می‌رسید می‌رفت سر زمین کشاورزی بیل را از بابا می‌گرفت و آبیاری زمین را به تنهایی انجام می‌داد.

چون پدر و مادرم مسن و مریض‌احوال هستند، داداش خمیر نان پختن را هم خودش درست می‌کرد. زانوهای مادرم درد می‌کند، مالک به این موضوع حساس بود و اجازه نمی‌داد زیاد به ایشان فشار بیاید. داداش حواسش به همه ما بود.

برادرتان می‌گفت شهید به اهل بیت و خصوصاً امام حسین(ع) ارادت خاصی داشت.

بله، مالک از کودکی ذوق نوحه‌سرایی داشت. با صدای قشنگی که به طور ذاتی در وجودش نهفته بود، برای اهل‌بیت (ع) به زبان ترکی نوحه‌خوانی می‌کرد. روستای ما یک روستای محرومی است و از امکانات زیادی برخوردار نیست. بیشتر ساکنان روستا افراد مسنی هستند. الان تمام دوستانی که بعد از شهادت داداش به خانه‌مان می‌آیند از خوبی داداش می‌گویند. از کمک‌هایی که به دوستانش می‌کرد یا دستگیری که از همسایه‌ها داشت برای ما تعریف می‌کنند. تا جایی که راه داشت مالک از کمک کردن به دیگران دریغ نمی‌کرد. خوبی‌های داداش بود که او را به آرزوی شهادت رساند.

داداش خیلی عاشق ولایت فقیه و خانواده و کشور بود. به جرئت می‌توانم بگویم داداش و امثال داداش و شهدا انسان‌هایی بودند که به امر ولی‌فقیه، خود را سپر بلای انقلاب کردند و باعث شدند تا این شجره طیبه از میان حوادث مختلف تاریخی به سلامت عبور کند.

آخرین دیدار یا تماس‌تان با شهید چه زمان بود؟

شب جمعه که فردایش داداش شهید شد، از محل کارش زنگ زد و با همه صحبت و احوالپرسی کرد. گفت که قرار است فردا برای مأموریت لب مرز بروند، ولی نمی‌دانستیم این آخرین مکالمات داداش با ما و خانواده است و دیگر ما صدای نازنین او را نمی‌شنویم. هنوز باورم نمی‌شود که داداش از پیش ما رفته است. فکر می‌کنم رفته سر کار و به زودی برمی‌گردد. روز پنجشنبه مادرم داداش را از زیر قرآن رد کرد و او را به تبریز فرستاد. ۱۰ روزی بود که مالک از مرخصی آمده و پیشمان بود. این چند روز که از مرخصی آمده بود، خیلی به اهل خانواده محبت می‌کرد.

از لرزش صدایتان مشخص است که شهادت برادر تأثیر زیادی روی شما گذاشته است.

بله، من و مالک خیلی به هم وابسته بودیم. تمام رازها را به هم می‌گفتیم. من معلم هستم. یک روز مالک آمده بود سر کارم تا من را ببیند. تعجب کردم و گفتم ما الان پیش هم بودیم، چی شده است که آمده‌ای من را اینجا ببینی. در جوابم گفت فاطمه؛ دلم برایت تنگ شده بود. بعد از شهادت خواب شهید را دیدم که همه سر سفره شام جمع هستیم و وقتی که از خواب بیدار شدم، متوجه شدم که دیگر داداش پیش ما نیست. فقط یک خواب بود که انگار من را تازه بیدار کرد و فهمیدم که دیگر برادرم را در کنار خودم ندارم.

اگر حرف ناگفته ای مانده، بفرمایید.

برادرم شغل حساس و سختی داشت. همیشه از مأموریت که می‌آمد ۱۰ روزی پیش خانواده بود و دوباره می‌رفت و ۱۵ روز دیگر برمی‌گشت. داداش مرزبان بود و کارش دفاع از مرزهای کشور بود. کاری که به آن افتخار می‌کردیم. کار ایشان در ارومیه در گروهان ترگوز بود که در آنجا هم به شهادت رسید.

من خودم زندگینامه خیلی از شهدا را مطالعه کرده‌ام و می‌دانم که شهدا افراد انتخاب شده از طرف خدا هستند. واقعاً داداش هم انتخاب شده از طرف خدا بود. این دنیا جای بعضی از آدم‌ها نیست. به قول حاج قاسم سلیمانی وقتی یک نفر شهید بود، به شهادت می‌رسد و تا کسی رنگ و بوی شهدا را نگیرد، شهید نمی‌شود.

یادکرد

شهیدرضا پناهی، عارفی در جبهه‌ها

شهید ۱۲ ساله ای که مردانگی کسب و کارش بود

■ احمد محمدتبریزی

امروز اگر بخواهیم نوجوانی ۱۲ ساله را تصور کنیم، آن را فردی می‌بینیم که انجام کارهای بزرگ از او به دور و هنوز غرق در رؤیاهای کودکی است، اما تا همین ۳۰ سال پیش نوجوانان ۱۲ و ۱۳ ساله همچون مردانی بزرگ کارهای باورنکردنی انجام می‌دادند. دفاع‌مقدس دانشگاهی بود که افراد به سرعت در آن بالغ و بزرگ می‌شدند و حماسه می‌آفریدند. ۱۲ ساله‌های دیروز مردانی شجاع و نترس بودند که خیلی زود زمانه راه بزرگمردی را یادشان داد. نوجوانان دیروز، امروز الگوهایی برای همه نسل‌ها هستند که همیشه می‌توان از سبک زندگی و پاکی‌شان درس گرفت.

رضا پناهی یکی از همین نوجوانان است. شهیدی که در سال ۱۳۴۸ به دنیا آمد و وجود نازنینش ۱۲ بهار را بیشتر ندید و در اوج شکوفایی و رشد آسمانی شد. رضا همچون عارفی که سرد و گرم روزگار را چشیده، چنان عاشق پروردگار خویش شد که جز آرزوی وصال و دیدار معبود، راه دیگری پیش پای خود نمی‌دید. از آن روز که چشمان رضا به حقایق هستی روشن شد، دنیا در نظرش جای تنگ و کوچکی آمد که برای او یارای ماندن نبود.

> پاسخ زیبای رضا، خانواده‌اش را متوجه این نکته کرد که با مردی بزرگ سروکار دارند. همین جملات پسرشان کافی بود تا آنها به رفتن رضا رضایت بدهند. شهید پناهی عاشق اهل بیت و امام حسین(ع) بود. روز اعزامش به جبهه در پوست خود نمی‌گنجید و پشت لباس ورزشی‌اش نوشت: «مسافر کربلا.»

زمانی که از دلایلش برای به جبهه رفتن گفت، همه را مات و مبهوت کرد. او در جواب اینکه چرا در آن سن و سال کم می‌خواهد به جبهه برود، چنین پرمغز و زیبا گفت من عاشق الله و امام زمان(ع) شده‌ام و این عشق با هیچ مانعی از دل من بیرون نمی‌رود تا به معشوقم یعنی الله برسم.

پاسخ زیبای رضا، خانواده‌اش را متوجه این نکته کرد که با مردی بزرگ سروکار دارند. همین جملات پسرشان کافی بود تا آنها به رفتن رضا رضایت بدهند. شهید پناهی عاشق اهل بیت و امام حسین(ع) بود. روز اعزامش به جبهه در پوست خود نمی‌گنجید و پشت لباس ورزشی‌اش نوشت: «مسافر کربلا.» در میان اعزامی‌ها کوچک‌ترین رزمنده بود. اول جلویش را گرفتند و اجازه سوار شدن به اتوبوس را به رضا ندادند، آخر مگر می‌شود نوجوانی ۱۲ ساله پا به میدان خطرناکی همچون جنگ که از هر سویش توپ و تانک و گلوله می‌آید، بگذارد. جنگ کار مردان بزرگ است و نوجوان ریزاندامی چون رضا را با جنگ چه کار؟

اما برای اثبات بزرگی، غیرت و مردانگی رضا زمان زیادی لازم نبود. همین که پا به منطقه گذاشت همه به همت و غیرتش آفرین گفتند. آنجا بود که به همه ثابت کرد بزرگمردی به قد و قواره و جثه و سن و سال نیست. آنجا همه فهمیدند می‌توانی جثه‌ای کوچک، ولی روحی بزرگ و قوی داشته باشی. رضا با حضورش در جبهه مسائل زیادی را یاد خیلی‌ها داد.

همرزمانش می‌گویند که لباس به اندازه شهید پناهی پیدا نمی‌شد و وقتی کوچک‌ترین اندازه را برایش آوردیم باز آستین لباس را چند بار تا زدند تا دست‌های کوچک رضا از لباس بیرون بیاید. همرزمانش با چشمانشان می‌دیدند که رضا اگرچه کوچک است، اما فکری به بلندای آسمان در سر می‌پروراند. حتی چند بار او را در موقعیت‌های سخت قرار داده بودند تا رضا را از ماندن در جبهه منصرف و پشیمان کنند، ولی رضا مرد میدان سخت بودن را به همه ثابت کرده بود. در تخریب همراه بچه‌های تخریب شرکت داشت. کارهای خدماتی متعدد و شاید خسته‌کننده بر عهده می‌گرفت و دیگر کسی شک نداشت رضا مرد این میدان است. سردار ناصح درباره‌اش چنین می‌گفت با اینکه کوچک بود، در خط نقش مهمی را ایفا می‌کرد.

رضا صبح ۲۷ بهمن ۱۳۶۱ بعد از صبحانه قرار بود به مأموریت دیده‌بانی و شناسایی برود. به اتفاق چند نفر به مأموریت رفتند و در برگشت مورد اصابت خمپاره ۶۰ دشمن قرار گرفتند و رضا و یکی از دوستانش شهید و بقیه زخمی شدند و برگشتند. شهادت رضا برای فرماندهان و رزمندگان بسیار سخت و سنگین بود. آنها به این باور رسیده بودند که جسم کوچک رضا یارای ماندن روی زمین را ندارد، اما فکر نمی‌کردند وصال رضا با معبود آنقدر زود تحقق یابد.

شهید پناهی وصیتنامه‌اش را قبل از اعزام مخفیانه در نواری ضبط و در گوشه‌ای پنهان کرد که بعد از شهادتش به دست خانواده‌اش رسید. شهید اینچنین زیبا در وصیتنامه‌اش مادرش را به استقامت توصیه می‌کند: «مادرم قامتت را بلند گیر و ندای الله‌اکبر، خمینی رهبر سر ده و سخن شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همان سخن ما پیروی از قرآن و خدا می‌باشد، مادرم کوه باش و چون کوه استقامت کن، لحظه‌ای از نام و یاد خدا غافل نباش و در راه دین خدا بکوش که هرچه بکوشی باز کم است، مادرم گریه نکن، بخند و خوشحال باش.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۸۴

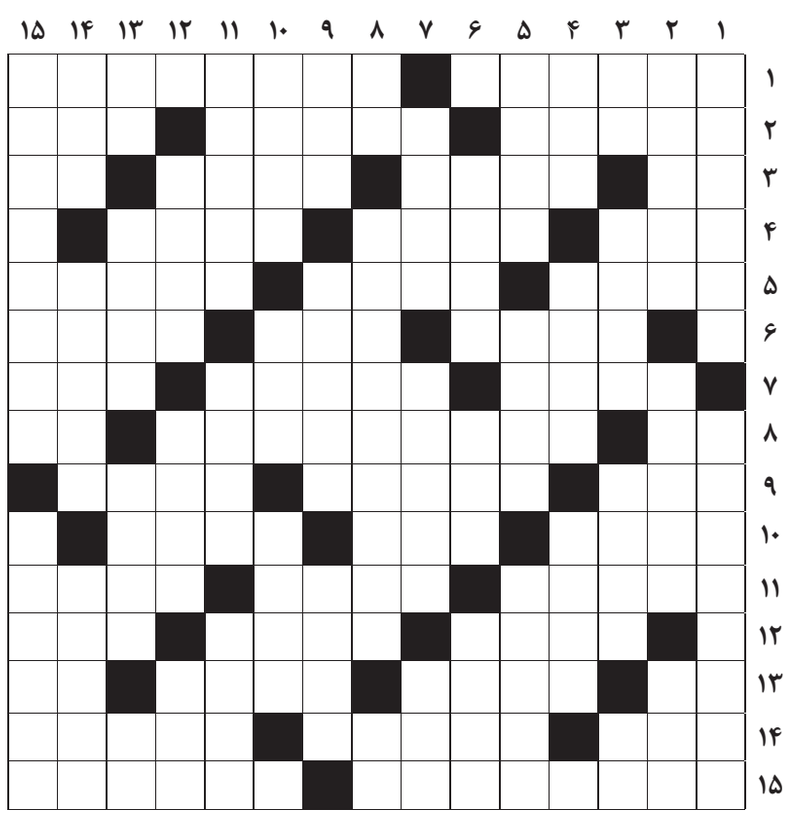

از راست به چپ

■ ۱- از دین برگشتن- رمانی مشهور نوشته سروانتس اسپانیایی ■ ۲- تیم فوتبالی در فرانسه- سرزمین- ضرب‌های در پینگ‌پنگ ■ ۳- عنصر شیمیایی- زمین ورزش مشت‌زنی- نیرنگ‌باز و پشت‌هم‌انداز- مقابل علیه ■ ۴- توانایی مالی- بین سال‌های ۷۱۰ تا ۷۸۴ میلادی پایتخت ژاپن بود- سیاهرگ ■ ۵- باید از بالا بیفتد تا بزند- سوسن کوهی- زن گندمگون ■ ۶- سیاستمدار- حشره پرکار- کنجد آرد شده ■ ۷- وطن- پیوسته- از حروف انگلیسی ■ ۸- فکس تو خالی- از روی نادانی- پسوند خریدار ■ ۹- مرد بی‌زن- از ماهی‌های دریای خزر- نشان مقدس نزد مسیحیان ■ ۱۰- آدم ماشینی- از دستگاه‌های موسیقی ایرانی- فال گرفتن ■ ۱۱- دریاسالار انگلیسی که ناوگان فرانسوی عهد ناپلئون را شکست داد- جمع قدیم- رنگ قرمز قالیبافان ■ ۱۲- وحشت- ستاره شناسی- برکت سفره ■ ۱۳- بالای انگلیسی- ساکنان- تیم فوتبالی در قطر- نماد لاغری ■ ۱۴- پدر ادریس پیامبر- غواص- زنگ بزرگ کلیسا ■ ۱۵- بنیانگذار سلسله گورکانیان- حلوای شیرازی

از بالا به پایین

■ ۱- شهر انوری، شاعر قصیده‌سرای قرن ششم هجری- نوعی درجه‌بندی دما ■ ۲- از خوردنی‌های مغبون شدنی- واحد تولید صدا- فرشته ■ ۳- نوعی شیرینی- پیامبری که بیماران لاعلاج را شفا می‌داد- شن- هر نفسی که فرو رود ■ ۴- تفریح کودکانه- درخشان و تابان- مدافع تیم‌ملی اسپانیا ■ ۵- منطقه‌ای در شمال تهران- مرکز مرکزی- آسیب‌دیده و از کار افتاده ■ ۶- کال- زیاد- کار سرسری و سطحی ■ ۷- شهر عمارت تاج محل- آفریده شده- قوم آتیلا ■ ۸- مردن بر اثر غصه- کنایه از مشهور و معروف شدن است- غیرت ■ ۹- دوستی- ایالتی در امریکا- اجازه داده شده ■ ۱۰- اگر فر داشت گل زیبایی می‌شد- جایز و شایسته- علامت سوختگی ■ ۱۱- دستمالی را که در آبگرم خیس کنند و روی بدن بگذارند- با انصاف- دندانساز ■ ۱۲- کرگدن- تیغه ماه- سگ انگلیسی ■ ۱۳- سست و وارفته- تیر دروازه- پهلوانان- تهوع ■ ۱۴- حرکت کرم‌گونه- رادار- مرکز دایره ■ ۱۵- تپه‌های کوچک و به هم پیوسته- قطعه ای از یک غضروف است که در زانو قرار دارد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶						
	۷		۵	۹				
						۱	۳	
	۶					۳		۴
	۹			۴	۳		۶	
۸					۷			
			۹	۳	۸			
۴	۵							
						۸		۷

جدول کلمات متقاطع
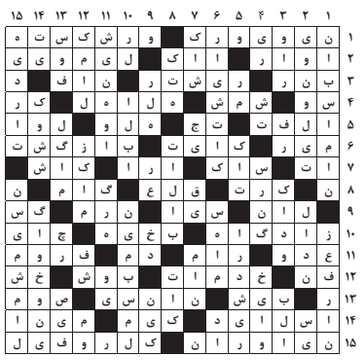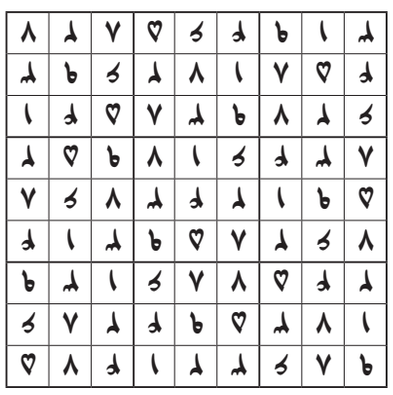
پاسخ جدول شماره ۶۰۸۳